

نگاهی نقادانه بر جامعه‌شناسی تفسیری ماکس وبر و آموزه‌های آن برای پژوهش در جامعه‌شناسی تاریخی ایران

فرهنگ ارشاد*

(تاریخ دریافت ۹۸/۰۶/۱۰، تاریخ پذیرش ۹۸/۱۲/۱۵)

چکیده

منظور از تدوین این نوشتار، فراهم نمودن بستری است برای بهره‌گیری از آموزه‌های ماکس وبر در مطالعات بومی جامعه‌شناسی تاریخی - تطبیقی جامعه ایرانی. موضوع اصلی مقاله، به‌کارگیری برخی مفاهیم و رهنمودهای جامعه‌شناختی وبر در تحقیقات جامعه‌شناسی تاریخی ایران است. در این نوشتار، نخست به‌بازاندیشی گزینشی و گذرا در دستگاه نظری ماکس وبر پرداخته شده است. هرچند کوشش در معرفت‌شناسی مدرنیته و عقلانیت به‌مثابه بستر اصلی جامعه‌شناسی وبر شناخته شده است، اما در نظام فکری او موضوع‌هایی مانند سنخ‌بندی کنش‌های اجتماعی، فهم تفسیری کنش و واقعیات اجتماعی در چارچوب نمونه‌های مثالی و توسعه جامعه‌شناسی تفسیری به‌حوزه جامعه‌شناسی تاریخی از محورهای اصلی جامعه‌شناسی وبر شناسایی شده است. روش پژوهش در این موضوع، مطالعه انتقادی آثار وبر و مقایسه دستاوردهای این تلاش با آگاهی‌های قبلی نویسنده در زمینه تاریخ تحولات اجتماعی در ایران است که بیش از دو دهه موضوع تدریس پژوهشگر در دانشگاه بوده است. در مطالعه حاضر کوشش شده با تمرکز بیشتر بر آموزه مشهور وبر با عنوان نمونه‌های مثالی و رهنمودهای او در تحلیل و تفسیر مباحث جامعه‌شناسی تاریخی، راهی متناسب با مقتضیات جامعه ایرانی در محمل تاریخ کشورمان و انجام مطالعه‌ای نظام‌مند در این باره بیابیم.

مفاهیم اصلی: جامعه‌شناسی تفسیری؛ جامعه‌شناسی تاریخی - تطبیقی؛ رویکرد علم اندیشه‌نگارانه؛ عقلانیت؛ نمونه مثالی.

مقدمه: گشایش موضوع بحث

هدف اصلی و نهایی این مقاله، کوشش در جهت استفاده از آموزه‌های جامعه‌شناسی تاریخی ماکس وبر در مطالعه جامعه ایرانی است. دیرینگی، استمرار و نیز تحولات تاریخی جامعه ایرانی و تأثیر بنیادین آن بر فرهنگ و شکل‌گیری هویت و هستی اجتماعی مردم ایران، ضرورت مطالعات روشمند و نظام‌مند تاریخ اجتماعی ما را آشکار می‌نماید. تأکید بر دیرینگی و استمرار تحولات تاریخی ایران، ممکن است از سوی خواننده تیزبین به‌نقد کشیده شود، به این معنا که می‌تواند با نظریه «جامعه کوتاه مدت» کاتوزیان یا رویکرد فوکو در باره نظریه «گسست‌های تاریخی» و رواج ساختار جدیدی از قدرت و گفتمانی جدید، مغایرت داشته باشد. البته نویسنده این سطور در نگاهی نقادانه بر نظریه استاد کاتوزیان (برای نمونه: کاتوزیان، ۱۳۹۱)، ضمن همراهی با رویکرد ایشان، در جهت فربه‌تر شدن این نظریه بحثی کوتاه را بیان داشته است (ارشاد، ۱۳۹۶). و اما در باره فوکو، به‌نظر نمی‌رسد که او جریان تاریخ یک ملت را به‌صورت خطی و ساده دیده باشد. ابراهیم توفیق که خود گوشه چشمی به‌فوکو دارد در باره تاریخ ایران و جنبش مشروطیت بر این باور است (توفیق، ۱۳۹۲) که جنبش مشروطیت با همه اهمیتی که داشت و به‌تاسیس عدلیه، مجلس شورای ملی و شوراها، ایالتی و ولایتی انجامید (که این‌ها را شاید بتوان گسست‌های مهمی در تاریخ معاصر ایران دانست) ولی چون تفکر ملوک‌الطوایفی در ایران همچنان دوام یافت، تغییرات بنیادینی در ساختار قدرت صورت نگرفت. بنابراین، صرف‌نظر از چگونگی استدلال توفیق، می‌توان نتیجه گرفت که گاهی ممکن است در جریان‌های در هم تنیده تاریخی یک جامعه، گسست‌هایی در برخی جریان‌ها و استمرار در برخی دیگر رخ داده باشد.

در دنباله بحث اصلی اشاره می‌شود که انگیزه پایه‌ای و مسئله‌آمیزی (پروبلماتیک) نوشته حاضر این است که برخی پژوهشگران ما که به‌مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی علاقمند شده‌اند (و این علاقه در شرایط کنونی، برجسته‌تر هم شده است) کوشش چندانی در انجام کاری که روشمند و نظام‌مند باشد به‌خرج نداده‌اند به‌طوری که اثر آن‌ها از حد یک گردآوری و بازگویی مطالب ثبت شده در منابع و اسناد نوشتاری موجود فراتر نرفته و به‌تحلیلی مستقل، انتقادی و نوآورانه نمی‌انجامد. شک نیست که علم بدون پیروی از روش‌شناسی سنجیده و تفکر نظام‌مند و هدفمند، بارور و بالنده نمی‌شود. همچنین، دنبال کردن وقایع تاریخی - اجتماعی یک جامعه و توصیف محض آن (هرچند که واقع‌بینانه و دقیق باشد)، به‌برداشتی علمی - در محدوده جامعه‌شناسی تاریخی - نخواهیم رسید. شاید بتوان به‌زبان ساده که گفت ما گذشته تاریخی خود را نقادانه می‌خوانیم تا

بتوانیم «اکنون» خود را بشناسیم. برخی از پژوهشگران نامی توصیه می‌کنند که مطالعه در حوزه تاریخ تحولات اجتماعی و از جمله جامعه‌شناسی تاریخی را بایسته است که در بستر رهیافت تاریخی - تطبیقی انجام گیرد.^۱ در نوشتار حاضر نیز تاکید بر این است که روش تفسیری - تحلیلی ماکس وبر نیز الگوی ویژه‌ای در نوع مطالعات تطبیقی - تاریخی در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی است. وبر کوشیده است تا با به‌کارگیری ابزاری تفسیری - تحلیلی^۲ به‌عنوان «نمونه‌های مثالی»، نخست شرحی در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی آلمان در مقایسه با بعضی کشورهای اروپایی، یا گاهی در مقایسه شرایط تاریخی مناطق شرقی و غربی آلمان انجام داده و سپس رویه تطبیقی - تاریخی خود را با مطالعاتی در باره کشورهای آسیایی (به‌اصطلاح، شرق و تفاوت آن با غرب) تکمیل نموده است. به‌نظر می‌رسد که ما نیز با نگاهی نقادانه و هدفمند بر روش مطالعه و شیوه تفسیری وبر و دخالت دادن برخی ملاحظات که از مقتضیات تاریخی و فرهنگی جامعه ایرانی است، می‌توانیم راهی منطقی و موجه برای مطالعه جامعه‌شناسی تاریخی جامعه خودمان بیابیم.

مروری بر آموزه‌های وبر در جامعه‌شناسی تاریخی

برای رسیدن به‌هدف این مطالعه که در سطور بالا بدان اشاره شد، بد نیست با مروری گزینشی بر جامعه‌شناسی وبری، شیوه و روش علمی او در جامعه‌شناسی تاریخی را در حد مختصر بازشناسی کنیم. می‌دانیم که وبر اندیشمندی تاریخ‌گراست و رویکرد علمی او را جامعه‌شناسی تفسیری - تفهیمی نامیده‌اند. به‌زبان ساده، روش اساسی کار علمی وبر این است که برای مطالعه هر موضوع (کنش اجتماعی، سلطه یا اقتدار و غیره) دست به‌طراحی نمونه‌های مثالی^۳ یا ایدئالی زده و با استفاده از آن‌ها به‌منزله قالب‌های تحقیق، موضوع مورد نظرش را در جریان بستر تاریخی‌اش، تفسیر و تبیین می‌نماید. بنابراین، در این نوشتار با نگاهی نقادانه بر رویکرد جامعه‌شناختی وبر، می‌کوشیم

۱. کتاب بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی، نوشته و ویراسته اسکاچپول، ترجمه هاشم آقاجری (۱۳۳۸)، نشر مرکز) نمونه بارزی از این جمله است که غیر از فصل اول و فصل پایانی (۱۱) که تالیف اسکاچپول می‌باشد، ۹ فصل متن کتاب دربرگیرنده شرح‌هایی بزآثار مشهور جهانی در زمینه جامعه‌شناسی تاریخی است که همه از رهیافت تاریخی - تطبیقی استفاده کرده‌اند؛ هرچند که الگوی مطالعاتی هر کدام متأثر از برداشت نویسندگانی است که اثرشان تلخیص و معرفی شده است.

۲. تا آنجا که نویسنده این سطور آموخته، تفسیر یعنی معنا کردن امور است که انسان، اساساً امور اجتماعی و جهان پیرامون خود رامعنا و فهم می‌کند و منظور از تحلیل که کاری پس از تفسیرمی‌تواند باشد، یعنی امری اجتماعی را در اجزاء ساختاری آن دیدن و ارتباط میان آن اجزاء را نشان دادن و بررسی کردن.

۳. ideal types

تا با تکیه بر معرفت‌شناسی او در باره «علم به‌منابه یک حرفه» و استفاده از نمونه‌های مثالی (به‌منزله نقاط قوت میراث وبر)، دریچه‌ای به‌سوی مطالعه جامعه‌شناسی تاریخی ایران بگشاییم. وبر دارای ذهنی خلاق و نبوغ‌آسا بود و به‌نیروی توهم‌زدای علم که در واقع خصیصه و میراث عصر خرد یا روشنگری است باورمند بود. هرچند نحله فکری وبر را جامعه‌شناسی تفهیمی - تفسیری (هرمنیوتیکی) بازشناخته‌اند، ولی از آن‌جا که او وارث بزرگ عصر روشنگری است و مدرنیته و پارادایم علمی پوزیتیویسم، ارمغان اصلی این دوران است برخی مفسران، ذهن علمی وبر را نیمه پوزیتیویستی نیز دانسته‌اند^۱ (گرث و میلز در: وبر، ۱۳۹۴: ۵۲)؛ به‌ویژه این که وبر برای تبیین علی در علم اهمیت ویژه‌ای قائل بود. با این همه، در این باره باید با تامل و احتیاط بیشتری به‌داوری نشست، از جمله این که روش تبیین علی در نظر وبر با شیوه کمی‌گرایانه پوزیتیویستی تفاوت دارد. توجه داشته باشیم که وبر افزون بر این که تحت تاثیر بسیاری اندیشمندان از ماکیاولی تا کانت و مارکس (هم‌دوران خود او) بود، در برخورد با پدیده «قدرت» که از مفاهیم بنیادین جهان‌بینی وبری است متأثر از نیچه بود که وی آشکارا با اندیشه روشنگری و مدرنیته و مهمتر از آن با پوزیتیویسم مخالفت بنیادی داشت.

ویمستر (۲۰۰۳) که یکی از شارحان نامی و مهم نحله جامعه‌شناختی وبری است نکته بالا را این‌گونه شرح می‌دهد که وبر نه مانند آگوست کنت مدافع روشنگری و دنباله‌روی از روش علوم طبیعی است و نه همچون نیچه، موضعی سرسختانه در مخالفت با روشنگری داشت. وبر در حالی که بر وجوه مشترکی میان روش علوم طبیعی و علوم اجتماعی (یا به‌قول خودش، علوم فرهنگی) توجه دارد اما علوم طبیعی را قانون‌مدار^۲ و علوم فرهنگی یا اجتماعی را اندیشه‌نگار یا یک‌ه‌نگار^۳ (تفسیرگرا) می‌داند، که به‌نظر می‌رسد از این جهت تحت تاثیر آموزه‌های دیلتای (از پیش‌کسوتان رویکرد هرمنوتیک یا علم تفسیر) بوده است. به‌همین دلیل، گفته می‌شود وبر به‌پارادایم تفسیری علم علاقمند است. ویمستر معتقد است در دوران کنونی نظریه اجتماعی را میان دو وادی هرمنوتیک و طبیعی‌گرایی^۴ متحول کرده‌اند و این همان رویه وبری است که از یک سو بر نگاه هرمنوتیکی و ارزش‌مداری و اندیشه‌نگاری تاکید نموده و از سوی دیگر به‌معرفت‌شناسی قانون‌مدار و عینیت‌گرا توجه دارد (ویمستر، ۲۰۰۳: ۶۰). با این همه ویمستر در مجموع باور دارد که وبر کمتر قانون‌مدار و

۱. این را نیز خوب می‌دانیم که پارادایم تفسیری جامعه‌شناسی، سنخیتی با پارادایم پوزیتیویستی نداشته و حتا به‌نظر برخی از اندیشمندان، در مقابل یکدیگر قرار دارند؛ به‌خصوص این که پوزیتیویست‌ها، با تفسیر که کاری ذهن‌گرایانه است علاقه چندانی ندارند. با این همه تلفیق این دو نحله نظری را می‌توان از ابداع‌های ماکس وبر به‌شمار آورد.

۲. nomological / legislative

۳. idiographic / interpretative

۴. naturalism

بیشتر تفسیرگرا و هرمنیوتیک‌گراست (همان: ۵۴). شاید همین رویه وبری است که یاران مکتب فرانکفورت را تحت تاثیر خود قرار داده است. از همه آن‌ها بارزتر یورگن هابرماس است که هم برای پارادایم پوزیتیویسم، هم پارادایم تفسیرگرایی و هم پارادایم انتقادی علم، اعتبار قایل است و هر کدام را در جای خود قابل استفاده می‌داند.

با این حال به نظر می‌رسد نوع جامعه‌شناسی وبری در وجه غالب آن بر پارادایم تفسیری استوار است. از نظر وبر جامعه‌شناسی، علمی است که می‌خواهد از طریق تفهیم تفسیری^۱ رفتار اجتماعی، به تبیین علل، و تشریح مسیر و معلول‌های آن دست یابد. کردار^۲، تا زمانی «رفتار» انسانی تلقی می‌شود که فرد یا افراد عامل، به نوعی کنش^۳ که دارای معنای ذهنی است دست می‌زنند. در جامعه‌شناسی تفهیم تفسیری وبر، اصطلاح «رفتار اجتماعی» در مورد فعالیت‌هایی به کار می‌رود که بر حسب معنا و مقصودی که افراد عامل برای آن قائل هستند یا نسبت می‌دهند با رفتار دیگران مرتبط بوده و بر اساس آن جهت‌گیری داشته باشد (وبر، ۱۳۶۷: ۳۳).

پارادایم تفسیری علم، «تحلیلی نظام‌مند» از جهان و کنش اجتماعی انسان به دست می‌دهد. پس اگر گفته می‌شود که رویکرد تفسیری، اندیشه‌نگارانه و یکه‌نگار است بدون تردید تحلیل نظام‌مند از جهان و معنا کردن و تفسیر کنش‌های مردم، به روش‌های شخصی، دلخواهی و سلیقه‌ای عامیانه به دست نمی‌آید و باید تابع اصولی آزموده و سنجیده باشد. در توضیح تحلیل نظام‌مند، باومن می‌نویسد، تفسیر جهان، به معنی نگرش نظام‌مند به نظم امور اجتماعی است. چیزها و امور، به خودی خودشان چیز^۴ نیستند بلکه آن‌ها باید در قالب‌های دانش ما (در مقوله‌ها، مفهوم‌ها، دسته‌بندی‌ها یا سنخ‌ها) ریخته شوند و آن‌گاه به فهم ما در می‌آیند (باومن، ۱۹۹۷: ۲۲۷).

وبر به شیوه‌ای مبتکرانه دست به نوعی دسته‌بندی یا سنخ‌بندی می‌زند. این ابتکار همان برساختن^۵ نمونه‌های مثالی است که آغازگاهی برای تصویرگری ارتباط اجتماعی بین دوسوی رابطه است. قابل توجه این که برخی یادآوری می‌کنند که وبر خود اذعان دارد که «نمونه مثالی» را از مارکس اقتباس کرده چنان‌که مفاهیم «طبقه درخود» و «طبقه برای خود» در آثار مارکس، از جمله نمونه‌های مثالی است که وبر را برای استفاده از این مفهوم یا مقوله در سایر زمینه‌ها استفاده کند (تنهایی، ۱۳۷۵: ۱۶۶). نمونه مثالی، کار فرضیه را نمی‌کند و خودش به خودی خود توصیف واقعیت هم نیست بلکه قالبی برای چنین توصیفی است. نمونه مثالی، راه را برای نسبت دادن معنا و تفسیر

۱. interpretative understanding

۲. conduct

۳. action

۴. thing

۵. construction

پدیده‌ها و امور آماده می‌کند و خود بستری برای روشن ساختن طرز کار یا سازوکار فرایندهای تاریخی و نهادهای اجتماعی است (کالینیکوس، ۱۳۸۳: ۲۸۱-۲۸۲).

در جامعه‌شناسی تفسیری وبر، روش و رویکرد نظری پژوهشگر در فهم و تفسیر کنش اجتماعی، با یکدیگر آمیخته‌اند. برای وبر، معنا به دو مفهوم به کار می‌رود. نخست به معنای موجود در کردار بالفعل یک عامل خاص در وضعیت تاریخی معین دلالت می‌کند و یا نمایشگر معنای کلی و تقریبی است که می‌توان آن را به تعداد معینی از افراد عامل نسبت داد. دوم، «نوع مثالی» معنای ذهنی که جنبه مفهومی دارد و به عامل فرضی یک نوع مفروض عمل نسبت داده می‌شود (وبر، ۱۳۶۷: ۳۳). این نکته را بیشتر به منظور بازاندیشی در باره «نوع مثالی»^۱ مطرح می‌کنیم. وبر برای تحلیل رفتار اجتماعی به‌ساخت الگوهایی از رفتار مثالی نوعی دست می‌یازد تا بعد آن‌ها را با انواع واقعی رفتار که در طی تحقیقاتش مشاهده کرده و می‌کند مقایسه نماید. از نظر وبر، باید تمام تعاریف و فرمول‌های مفهومی جامعه‌شناسی بر مبنای نوع یا انواع مثالی آن‌ها بیان شود (توضیح سچر- در مقدمه مترجم انگلیسی اثر: وبر، ۱۳۶۷: ۱۸). در صفحات بعد توضیح داده خواهد شد که وبر از سازوکار «نمونه‌های مثالی» هم برای تفهم و تفسیر و هم در تبیین علیت استفاده کرده و در واقع علیت تاریخی و علیت جامعه‌شناختی را در تلفیق با یکدیگر به خدمت می‌گیرد.

نوع یا نمونه مثالی در وهله نخست، ابزاری برای طبقه‌بندی یا دسته‌بندی مفهوم‌ها یا موضوع‌های مطالعات جامعه‌شناختی است. الکس لاو در توضیح نمونه‌های مثالی می‌گوید: منظور ماکس وبر از این موضوع، طرح نمونه‌های «آرمانی» نبود. پندار وبر از «ایدئال»، یک مدل تحلیلی «ناب» از جنبه‌های «نمونه‌وار»^۲ پدیده‌ای است که از واقعیت تجرید می‌شود (لاو، ۱۳۹۵: ۳۰۵). لاو برای آشنایی بیشتر با این مفهوم، عباراتی چند از مقاله «عینیت» وبر را به‌طور مستقیم نقل می‌کند^۳ که: [نمونه‌های مثالی] از طریق برجسته کردن یک‌سویه یک یا چند چشم‌انداز و از طریق ترکیب چند پدیده پراکنده، مجزا و منفرد شکل می‌گیرند که گاهی کم‌اند و گاهی اصلاً حضور ندارند؛ [نمونه‌های مثالی] از چنین دیدگاه‌های موکد و یک‌سویه‌ای استنتاج می‌شوند و در یک سازه یگانه در اندیشه

۱. نویسنده این سطور در جهت اصلاح معادل‌گزینی‌های پیشین خود، تاکید دارد که ترکیب ideal type به صورت «نمونه مثالی» یا مسامحتاً نوع یا سنخ مثالی ترجمه شود و این معادل از داریوش آشوری وام گرفته شده است. اما، ترکیب سنخ آرمانی، که بیشتر رایج است، با آنچه در ذهن وبر می‌گذرد فاصله دارد و بیشتر تحریف‌آمیز است. توضیحی که در چند سطر بعد در متن می‌آید موید این نکته است.

۲. typical، که «سنخی» (آریان‌پور)، «نمونه بارز» (دریابندری)، سنخ نما و نمونه نوعی (خرمشاهی) ترجمه شده است.

۳. مقاله مزبور در فهرست منابع انگلیسی همین مقاله گنجانده شده تا در صورت نیاز خواننده بتوان به آن دسترسی پیدا کرد. در عین حال این مقاله به‌فارسی نیز ترجمه شده است.

شکل می‌گیرند. این سازه را به‌خاطر خلوص مفهومی‌اش هرگز نمی‌توان در عالم واقعیت یافت: این سازه یک ایدئال است (نقل از لاو، ۱۳۹۵: ۳۰۶).

الکس لاو در ادامه توضیح می‌دهد که تجرید نمونه‌مثالی به‌هیچ وجه دلبخواهی نیست، بلکه پیچیدگی تجربی را به‌طور عقلانی در قالب یک عصاره منطقی تقطیر می‌کند. یک فرایند ساده‌سازی مبالغه‌آمیز، ویژگی‌های نمونه‌وار کنش اجتماعی را منتزع می‌کند و به‌وجود آن‌ها در واقعیت تجربی‌شان اشاره می‌نماید. وبر ادعا می‌کرد که مفهوم نمونه‌های مثالی فقط آن کاری را روشنی می‌بخشد که دانشمندان اجتماعی پیش از این انجام داده‌اند ولی به‌طور آگاهانه آن را تنظیم و تدوین نکرده بودند (همان).

برای وبر روشن است که یک نمونه مثالی، چه چیزی نیست. نخست این که نمونه‌مثالی به‌منزله یک برساخته منطقی، واقعیت تجربی را توصیف نمی‌کند. بلکه بیشتر درک مفهومی ما را روشنی می‌بخشد که در داده‌های تجربی به‌دنبال چه بگردیم. دوم، نمونه‌های مثالی مستقیماً راه رسیدن به فرضیه‌هایی در باره واقعیت را پیش پای ما نمی‌نهند. این سازه نظری به‌عنوان یک اصل نظم دهنده، به‌دانشوران علوم اجتماعی کمک می‌کند تا پرسش‌های پژوهشی و فرضیه‌های مربوط به واقعیت اجتماعی را بسازند. سوم، نمونه‌های مثالی، به‌منزله یک بزرگ‌نمایی یک‌سویه، توضیحی از مفهوم سطح «میانگین» واقعیت اجتماعی را برای ما فراهم نمی‌کند (همان).

ژولین فروند که او نیز مانند ویمستر و مامسین، از شارحان نامی دیدگاه ماکس وبر است نیز در باره تعریف و تدوین نمونه‌های مثالی، راهنمایی‌های سودمندی ارائه داده است. او نیز معتقد است در دستگاه نظری وبر، بین مفاهیم و پدیده‌های طبیعی و فرهنگی تفاوت اساسی وجود دارد. از نظر وبر، مفاهیم و واقعیت‌های انسانی - فرهنگی، نمی‌توانند پذیرای دقت مفهومی به‌اندازه مفاهیم طبیعی باشند. تعریف و هویت مفاهیم و واقعیت‌های اجتماعی تحت تاثیر زمان (شرایط تاریخی) و مکان (جغرافیایی و فرهنگی) و حتا بینش و دیدگاه پژوهشگر قرار دارند. از این رو وبر، طراحی و تدوین نمونه‌های مثالی را پیشنهاد می‌کند. نمونه‌های مثالی، سازوکار و ابزاری برای رعایت دقت نسبی در فهم و تفسیر مفاهیم و واقعیت‌های فرهنگی - اجتماعی هستند (فروند، ۵۶). شارح نام‌برده برای توضیح بیشتر این امر، به‌داستان خسیس مولیر متوسل می‌شود. خست قهرمان داستان مولیر، میانگین و دربرگیرنده همه خصوصیات تعمیمی مفهوم خست (به‌معنای کلی) نیست؛ بلکه ویژگی‌های «کم یا زیاد» شده‌ای است که صفات نمونه‌ای موجود در رفتار خسیس به‌صورت مثالی برجسته شده و این صفات در او به‌شکل واقعیتی منفرد آشکار می‌گردد. سپس فروند توضیح می‌دهد که مثالی^۱ بودن این بنای [برساخته] مفهومی از آن رو است که مبین یک یوتوپیاست، یا بهتر است گفته شود یک عقلانی

۱. ideal

کردن یوتوپایی است که هرگز یا به‌ندرت در کیفیت نابخش در واقعیت تجربی و ملموس دیده می‌شود (همان: ۵۹).

از آن‌جا که آگاهی بیشتر از روش برساختن «نمونه‌های مثالی» وبری و چگونگی استفاده احتمالی از آن‌ها در مطالعه تفسیری جامعه‌شناسی تاریخی ایران منظور اصلی این نوشتار است، لازم می‌داند از نکاتی که در این قسمت گفته شد، جمع‌بندی کوتاهی ارائه شود تا شاید راه استفاده عملی از این سازوکار وبری بیشتر فراهم شود. اشاره شد که وبر وارث روشنگری است و با وجود تاکید و علاقه‌اش بر نحله تفسیر و شیوه خاص‌نگری و تفریدی، نمی‌تواند از نگرش پوزیتیویستی و تبیین و تعمیم به‌کلی کناره بگیرد. ژولین فروند از دیدگاه وبر این نکته را استنباط و استخراج می‌کند که علمی وجود ندارد جز آنچه که هست [رویکرد پوزیتیویستی]. بنا بر این از نظر وبر مسئله عبارت است از تبیین آنچه که هست، عموماً از راه جست‌وجوی علل. متأسفانه رابطه علی تا کنون موجب سوء تفاهات و اشتباهات بسیار شده است (فروند، ۱۳۸۳: ۴۵). وبر در حالی که بر تفکیک روش تعمیمی و تفریدی تاکید دارد ولی هیچ یک را بر دیگری ترجیح نداده و توصیه می‌کند که به‌اقتضای ضرورت‌ها و راهنمایی تحقیق، در جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی می‌توان از روش تعمیمی (قانون‌مدار) یا تفریدی (یکه‌نگار) استفاده کرد (همان: ۳۶-۳۷). گرث و میلز که مروری دقیق بر آثار وبر داشته‌اند، استدلال می‌کنند که از نظر وبر، منحصر به‌فرد بودن امر تاریخی و اجتماعی [حداً فراطی روش تفریدی]، حاصل آمیزه‌ای خاص از عوامل عام است (وبر، ۱۳۹۴: ۵۲ و ۷۰). وبر نمونه‌های مثالی را به‌مثابه ابزاری برای مقایسه، سنجش و شناخت امر تاریخی خاص در نظر می‌گیرد. این نمونه‌ها و سنخ‌ها که به‌طور ذهنی برساخته می‌شوند، در حقیقت در حد نهایی و افراطی انتزاع قرار دارند و «محتوای واقعی تاریخ در میان این سنخ‌های افراطی قرار می‌گیرند. بنابراین، وبر با به‌کار بردن مفاهیم سنخی گوناگون در بررسی موارد خاص، به‌چندگانگی وضعیت‌های مشخصات تاریخی نزدیک می‌شود (همان: ۷۱). گویی وبر می‌خواهد از تلفیق روش‌ها و رویکردهای تفسیر یا تفهمی و تعمیمی یا علی (به‌اقتضای تحقیق ...) استفاده کند.

همچنین درباره‌ی استفاده از «نمونه‌های مثالی» که به‌مثابه ابزاری برای توصیف و تحلیل تفسیری «رابطه اجتماعی» و واقعیت‌های تاریخی، در چارچوب جامعه‌شناسی تفهمی - تفسیری وبر صورت می‌گیرد، لازم می‌داند در این‌جا اشاره‌ای مختصر در باره «تفهم» یا فهم تفسیری بشود. سچر، مترجم اثر وبر به‌انگلیسی (که سپس همین کار به‌وسیله آقای احمد صدارتی به‌فارسی ترجمه شده؛ وبر، ۱۳۶۷: ۲۰) می‌نویسد بی‌تردید مفهوم «تفهم»^۱ در میان تعاریف وبر، اصطلاح پیچیده‌ای است.

۱. این واژه مهم در زبان آلمانی *verstehen* بوده که به‌انگلیسی *understanding* و به‌فارسی، تفهم یا فهم تفسیری ترجمه شده است.

به‌نظر او، ترجمه این اصطلاح به‌زبان انگلیسی دشوار است زیرا در این زبان به‌مفهوم بسیار وسیع‌تر از آنچه وبر برای آن در نظر دارد به‌کار می‌رود. به‌ویر، سیر رفتار، صرف‌نظر از آن‌که فرد یا افراد عامل، معنای رفتار خود را «بفهمند» یا نه، متضمن معنا و مقصودی می‌باشد. همچنین کسی که سیر رفتاری را مشاهده می‌کند همیشه ضرورتاً معنای آن را «نمی‌فهمد». ویژگی اصلی رفتار معنادار صرفاً این است که بدان قصدی نسبت داده می‌شود (همان). از نظر وبر اهمیت تفهم در ماهیت کاملاً فنی آن نهفته است زیرا سر نخ‌ی برای مشاهده و تفسیر نظری حالات ذهنی افرادی که رفتارشان موضوع مطالعه است به‌دست می‌دهد. به‌عبارت دیگر «تفهم» به‌بازار تحقیق جامعه‌شناسی بدل می‌شود. تفهم [یا تبیین تفسیری] به‌این بسنده نمی‌کند که چرا عملی صورت گرفته است بلکه این سؤال را مطرح می‌کند که چرا «الگوی رفتاری» معینی همواره پی گرفته می‌شود (همان: ۲۱).

نگاهی بر تعارض‌های بیرونی و درونی جامعه‌شناسی وبر

لازم است در آغاز اشاره شود که اگر در عنوان این مقاله و نیز در این بخش، بر نقد دیدگاه وبر تأکید شده، در واقع منظور نقدی نظام‌مند بر کلیت دیدگاه وبر نیست که نه جای آن در این‌جاست و نه در حد ادعای این نویسنده. بلکه تأکید بر این است که اگر می‌خواهیم از رویکرد و روش کار وبر بهره بگیریم، خوانش انتقادی او اجتناب‌ناپذیر است و این در مورد هر صاحب‌نظر و دیدگاهی صادق است. با این شیوه نقادی و بازاندیشانه می‌توان از رهنمودهای او بهتر استفاده کرد. بدیهی است دیدگاه و رهنمودهای وبر، هر اندازه ابداعی و نوغ‌آسا باشد، به‌دلایل گوناگون تاریخی فرهنگی، نمی‌توان از آن آموزه‌ها صرفاً نسخه‌برداری و تقلید کرد بلکه باید به‌تناسب مقتضیات جامعه خودمان، مورد بازخوانی و برساختی یا تکوینی قرار گیرد.

اما، نگاه نقادانه به‌جامعه‌شناسی وبر، کاری سهل و ممتنع است. سهل از این جهت است که وبر در بسیاری از مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی خود (مثل بورکراسی، اقتدار، و مدرنیته)، با تعارض مواجه می‌شود به‌ویژه این که مفاهیم مزبور خودشان از درون دچار تعارض هستند. برای نمونه، او هرچند شارح و مدافع نامدار مدرنیته است و وقوع ایده بورکراسی (دیوان‌سالاری) را به‌موازات روند تحولات تاریخی مدرنیته، امری اجتناب‌ناپذیر می‌داند باز هم بر این باور است این امر به‌طور چاره‌ناپذیری به «ففس آهنین عقلانیت» می‌انجامد. از سوی دیگر، نقد بر او مشکل و ممتنع است زیرا طرح مفاهیمی مانند «نمونه‌های مثالی» برای فهم روشمندان و نظری جامعه‌شناسی تفسیری وبر، یا بحث مشروعیت (یا قانونیت) اقتدار و کلیت جامعه‌شناسی تاریخی - تطبیقی وبر، آن‌چنان مباحث پراهمیتی هستند که به‌سادگی نمی‌توان به‌نقد آن‌ها پرداخت. با همه اهمیتی که برای رویکرد و روش علمی وبر قائل هستیم و هستند منظور از بحث در این قسمت مقاله تأکید بر بازخوانی منتقدانه در زوایای پیچیده آثار اوست تا با سنجیدگی و ابداع بیشتری از دانش و روش وبر بهره‌گیری

کنیم. در این قسمت از مقاله پس از این مقدمه کوتاه، نخست کوشش خود را بر بازاندیشی در قضیه تعارض آمیزی چند بعدی در اندیشه وبر متمرکز نموده و به دنبال آن جایگاه علم و موضع علمی او در آثارش را مرور می‌کنیم و در بخش پایانی، به انسجام فکری او در جامعه‌شناسی تاریخی و امکان کاربست رهنمودهای او در مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی ایران خواهیم پرداخت.

الکس کالینیکوس بحثی مفصل در تفسیر و تلخیص اندیشه وبر و نحله جامعه‌شناسی او ارائه داده است. او در شرح فهم تفسیری کنش، بر تمایزی که وبر میان عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارزشی می‌شناسد تامل می‌کند. وبر عقلانیت ابزاری را ناظر بر انجام کنش‌های روزمره دانسته و در عین حالی که آن را کنش عقلایی معطوف به هدف می‌نامد، در انجام آن بیشتر به‌گزینش وسایل و شرایط انجام کنش تاکید دارد. در صورتی که در کنش ارزشی بیشتر بر گزینش هدف بر اساس مبانی اخلاقی و ذهنی-ارزشی تامل دارد. قابل توجه این که هرچند کالینیکوس خود فصلی قابل مطالعه و آموزنده از شرح اندیشه و نحله جامعه‌شناسی وبری ارائه داده، اما او ولفگانگ مامسن^۱ (هم‌دوران و از‌آشنایان وبر) و ویلهلم هنیس^۲ را از برجسته‌ترین مفسران اندیشه وبر می‌داند. کالینیکوس بر پایه شرح‌های این دو مفسر برجسته و نیز با استناد مستقیم به آثار وبر، باور دارد که بر حسب پیچیدگی تطابق یا تداخل عقلانیت ابزاری و ارزشی، ناسازی بنیادینی در عقلانیت مدرنیته وجود دارد که بنا بر تحلیل وبر، پویایی نظام سرمایه‌داری [که بر مدرنیته محاط است] ما را به سوی و به‌درون «قفس آهنین دیوانسالارانه» (یا قفس آهنین عقلانیت) می‌کشاند (کالینیکوس، ۱۳۸۳: ۳۰۳-۳۰۹). در ادامه بحث این پژوهشگر می‌خوانیم که در نظریه وبر چیزی نمودار است که مامسن آن را «ساختار متعارض» اندیشه وبر می‌خواند. و در پی آن می‌فزاید که وبر همه کشاکش‌های مدرنیته را در وحدتی متضاد می‌بیند. اما این کشاکش‌ها پیوسته تهدید می‌کنند که به‌صورت دوگانگی‌هایی درآیند که اندیشه او را در هم بشکنند (همان، ۳۱۷). کالینیکوس در سطور پایانی بحث خود می‌نویسد «نظریه وبر در باب عقلانیت، پیوسته ناسازواره است». و می‌افزاید «پس جای شگفتی نیست که گفته و نوشته‌های وبر، هم می‌تواند آغازگاهی برای نقد بنیادی سرمایه‌داری به‌دست لوکاچ و مکتب فرانکفورت باشد؛ و هم این که در جامعه‌شناسی کارکردباورانه [و محافظه‌کارانه] تالکوت پارسونز نیز اندیشه وبر بسیار پربرار و پر معنی تلقی شود» (همان، ۳۱۸). با این همه، به‌نظر می‌رسد برای این که گفته کالینیکوس تحریف نشده باشد لازم است اشاره شود که تناقض و تعارض در مقوله مدرنیته، ربط چندانی به‌وبر ندارد زیرا این تعارض در ذات مدرنیته نهفته است.

۱. W. T. Mommsen

۲. W. Hennis

سیدمن نیز استدلال می‌کند که وبر دیدگاه نظری سرشار از تناقض و طنز نسبت به زندگی اجتماعی ارائه کرده است. وبر مدافع پرشور مدرنیته در برابر منتقدان آن بود. با این همه، نگرش وبر نسبت به مدرنیته، تیره و مایوس کننده است (سیدمن، ۱۳۸۶: ۸۳). بنا به گفته تقریباً همه مفسرانی که نام برده شد و همچنین ریمون آرون، یاس وبر ناشی از این است که دیوان سالاری یا بورکراسی، واقعیت اجتناب ناپذیر در فرایند مدرنیته است؛ اما همین بورکراسی عقلایی قانونمند و اجتناب ناپذیر، با تحقق آزادی‌های فردی (برای وبر لیبرال) و دموکراسی در تعارض قرار می‌گیرد و سرانجام «قفس آهنین» بورکراسی یا عقلانیت نیز امری اجتناب ناپذیر می‌شود. با این همه بحث وبر در باره سرانجام بورکراسی را نباید فقط به‌مثابه تعارضی در گفتار وبر دانست بلکه دلالت بر ژرفاندیشی وهوشمندی او نیز دارد که نقاط قوت و ضعف بورکراسی را بیان می‌کند.

بر پایه آن‌چه که زندگی‌نامه نویسان وبر نوشته‌اند، او از جهت شخصی هم دچار تناقض‌هایی بوده که در واقع از بیرون بر ذهن او سنگینی می‌کرده است. مادر و پدرش تیپ‌های شخصیتی بسیار متفاوتی داشتند و روابط تنش‌آلود آن‌ها همواره باعث اضطراب و نگرانی وبر بود. او مادری پارسا داشت و روابط آن دو (مادر و پسر) نسبت به هم صمیمانه بود در حالی که با پدرش همواره اختلاف نظر و چالش شدید داشت [به‌نظر نویسنده سطور حاضر، شاید بتوان گفت کشاکش و اختلاف نظر وبر با پدرش، چیزی فراتر از یک مشکل خانوادگی و تعارضی بود که این روزها به آن «شکاف بین نسلی» می‌گویند]. به‌طوری که برخی شارحان وبر، نوسان‌های روانی او را به این وضعیت نامناسب والدینی او نسبت می‌دهند. بعضی نویسندگان، وضعیت نامساعد جسمی و تنش‌های روانی وبر را شرح داده‌اند که چندین سال به‌کلی او را از فعالیت علمی و متعارف بازداشت^۱ و پس از پایان دوره بستری شدنش در بیمارستان و بهبودی نسبی کم‌کم به‌زندگی نسبتاً عادی بازگشت ولی همواره در طول زندگی به‌افسردگی مزمن گرفتار بود (برای نمونه، گرث و میلز در: وبر، ۱۳۹۴: ۱۴ و ۳۴-۳۵). همچنین، با ارجاع به «شرح‌حال عقیفانه‌ای که خانم ماریان در باره همسرش (وبر) نگاشته است می‌گوید کسانی که شخصیت او را دریافته‌اند از او چونان آتشفشانی که دایم در حال فوران گدازه‌هاست سخن گفته‌اند ولی در همان حال در محکمه وجدان خود از چنان آرامشی برخوردار بود که بر آشفتگی معترضان می‌افزود (فروند، ۱۳۸۳: ۳۱).

وبر در سراسر زندگی خود یک ملی‌گرا (ناسیونالیست) بود. با این همه در مواضع فکری نوسان‌هایی هم داشته است. البته در عین حال او در مقام پیشگام فکری طبقات متوسط، چهره برجسته‌ای بود (وبر، ۱۳۹۴: ۳۱). وبر در بیست و سه سالگی از جرگه ناسیونال-لیبرالیسم کناره گرفت و به

۱. ریمون آرون می‌نویسد: یک بیماری عصبی شدید وبر را مجبور به ترک کار به مدت ۴ سال می‌کند (آرون، ۱۳۶۳: ۲۸۷).

«سوسیال- لیبرالیسم» گرایش پیدا کرد (همان: ۴۰). اما، بنا به تشخیص سیدمن، وبر در برابر سوسیالیسم، عملاً از سرمایه‌داری دفاع می‌کرد (سیدمن، ۱۳۸۶: ۸۳). ولی ماریان وبر (که برخی آثار او از جمله اقتصاد و جامعه را پس از مرگ شوهرش ویرایش و منتشر کرد) گفته است که همدلی او در مبارزات پرولتاریا (طبقه کارگر) برای داشتن زندگی انسانی و آبرومندانه، آن‌قدر شدید بود که سال‌های متمادی در اندیشه پیوستن به‌حزب آن‌ها بود اما همیشه در جمع‌بندی به‌نتیجه منفی می‌رسید (گرث و میلز در: وبر، ۱۳۹۴: ۴۹).

صرف‌نظر از این ویژگی‌های شخصی که نه می‌توان آن‌ها را نادیده گرفت و نه شایسته است که این عوامل در تبیین نوسان‌های فکری، روانی و رفتاری وبر بزرگ‌نمایی شود؛ شاید تناقض‌های موجود در گفته‌های وبر، بخشی هم به‌دلیل ذات متعارض مدرنیته و برخی واقعیت‌های اجتماعی و بخشی دیگر هم به‌دلیل شرایط تاریخی دوران وبر است (شرایطی که در سال‌های پایانی عمر وبر به‌جنگ جهانی اول و چند سالی پس از مرگ او به‌ظهور نازیسم و فاشیسم در اروپا و به‌ویژه در آلمان انجامید). در هر حال، عوامل اخیر هم می‌تواند روی دیگر این تعارض‌ها و تناقض‌ها باشند که جنبه بیرونی جامعه‌شناسی وبر به‌شمار می‌آید.

کالینیکوس می‌نویسد، اهمیت خاص وبر در این است که شرحی از اهمیت تاریخی سرمایه‌داری می‌پروراند که به‌عنوان بخشی از مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، دریافتی از خصلت ذاتاً متعارض واقعیت اجتماعی را به‌دست می‌دهد که به‌اندازه دریافت هگل و مارکس نیرومند است، ولی این دریافت و کوشش را برای درک نقشی درمی‌آمیزد که ارزش‌های کاهش‌ناپذیر متفاوت و در واقع متعارض، در رفتار حاکم بر انسان ایفا می‌کنند (کالینیکوس، ۱۳۸۳، ۲۶۳-۶۴). ویمستر که مطالعات زیادی در باره افکار و آثار ماکس وبر انجام داده در مقاله فشرده‌ای می‌نویسد وبر میراثی چند معنایی^۱ از خود بر جای نهاده که پیچیدگی‌های آن را نمی‌توان با ساده‌اندیشی ارزیابی کرد و با تناقض‌های^۲ آن نیز باید با عنایت و اهمیت بیشتری برخورد نمود (ویمستر، ۲۰۰۳).

چیزی که بر پایه استدلال علمی بیشتر قابل توجه است این‌که برخی تعارض‌های دنیای فکری وبر بیش از این که مربوط تفکر یا ویژگی‌های شخصی او باشد به‌خصلت تعارض‌آمیز مدرنیته اجتماعی و شرایط پرتضاد نظام سرمایه‌داری است که تقریباً به‌موازات مارکس، او هم ناقد این نظام است. مثلاً، او هرچند شارح نام‌دار نمونه مثالی بورکراسی است و به‌خاطر نظم‌آور و قانونمند بودنش مدافع آن است و بورکراسی را در دنیای مدرن سرمایه‌داری، امری اجتناب‌ناپذیر می‌داند ولی سرانجام ناگوار آن و تمثیل «قفس آهنین عقلانیت»، ارتباطی به‌خصوصیت‌های شخصی او در کشف

۱. polysemic

۲. antinomies

یا تفسیر این قضیه ندارد. شاید بتوان گفت مقوله «گرفتار شدن در قفس آهنین» دنیای مدرنیته و شخصیت‌زدودگی^۱ عقلانی در محاق دیوان‌سالاری نظام سرمایه‌داری (گرث و میلز، ترجمه فارسی: وبر، ۱۳۹۴: ۸۶) با مفهوم «ازخودبیگانگی» یا باخودبیگانگی مارکس هم‌تراز است و شکل رقیق‌تر و محافظه‌کارانه آن، شیوع آنومی در زبان دورکیم است.

بنا بر این، همان‌گونه که در آغاز اشاره شد نقد بر وبر باید با تامل و بازاندیشی کافی صورت گیرد. برای نمونه، همه بر این گفته وبر آگاهی دارند که او بین اخلاق پروتستانی (کالونیسم) و تقویت روح سرمایه‌داری رابطه‌ای مثبت و همنوا کشف کرده و آن را در کتاب معروف خود (اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری) شرح داده است (همچنین ن.ک. گرث و میلز، ۱۳۹۴: فصل ۱۲). اما، برخی بر این باور وبر نقد کرده‌اند. از جمله، شومپیتر استدلال می‌کند که بر خلاف مدعای وبر در باره رابطه پروتستان‌تیسیم و روح سرمایه‌داری، وقوع این نظام قدرتمند و پرنفوذ، در انگلستان پروتستانی آغاز نشد بلکه چند قرن پیش‌تر در ایتالیای کاتولیک شروع به‌رشد کرد. یا این که ایوانز نیز در نقد بر دیدگاه وبر، شرح می‌دهد که در قرن شانزدهم، ناحیه کاتولیک‌نشین آنتروپ در بلژیک کنونی بسیار زودتر از هلند کالونیست، به‌صورت یکی از مراکز مهم سرمایه‌داری در اروپا در آمد ولی اسکاتلند که کالونیست (پروتستان) بود به‌اندازه دیگر بخش‌های اروپا، خواه پروتستان یا کاتولیک، از نظر سرمایه‌داری رشد نکرد (نقل از پایا، ۱۳۹۶: ۳۴۵-۴۶؛ همچنین ن.ک. لاو، ۱۳۹۵: ۳۵). اما، با مطالعه دقیق‌تر آثار وبر (و به‌طور خاص، اقتصاد و جامعه و اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری)، به‌نظر می‌رسد وبر، منصفانه این نکات را از نظر دور نداشته و برخی را، مثلاً در باره کندی رشد سرمایه‌داری در هلند و سودآور بودن کارهای کشاورزی و گرایش عمومی بر حفظ این سنت، پیشاپیش به این انتقادات پاسخ داده است (وبر، ۱۳۷۳: ۱۸۲-۱۸۸). وانگهی وبر در همین کتاب بر بی‌تاثیر شدن ریاضت‌کشی پروتستانی در اواخر سده ۱۹ و ماشینی شدن صنعت در یکی دو دهه پایانی عمرش، یادآوری می‌کند که صنعت دیگر نیازی به‌آموزه‌های ریاضت‌کشی کالونیستی ندارد (همان: ۱۹۱-۱۹۲). همچنین، وبر در کتاب اقتصاد و جامعه و در تفسیر تاریخی خود از مفهوم «قربان انتخابی» استفاده کرده و توضیح می‌دهد که «میان اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، که هر دو شکل‌هایی از ریاضت‌کشی «این‌دنیایی»^۲ اند، نوعی قربان یا خویشاوندی انتخابی^۲ برقرار است (نقل از کالینیکوس، ۱۳۸۳: ۲۹۲؛ همچنین ن.ک. لاو، ۱۳۹۵: ۳۲). در تکمیل این نکته، وبر با بیانی روشن می‌گوید که منظورش این نبوده که بین این دو مفهوم، رابطه علی وجود دارد. او می‌گوید قربان انتخابی عبارت است از ارتباط سازگاری کارکردی میان دو شکل اجتماعی؛ از این رو

۱. rational impersonality

۲. elective affinity/ wahlverwandschaft

فرض وجود چنین ارتباطی به معنای طرح ادعا در باره تقدم علی یک شکل بر شکل دیگر مطرح نیست (کالینیکوس، همان). به این ترتیب خود وبر هم تاکید بر خوانش انتقادی گفته‌های خود را دارد، با این که هم‌اکنون یک سده از مرگ وبر گذشته و شرایط جهانی و نظام سرمایه‌داری تحولات بیشتری یافته و بازخوانی نقادانه متن او بیش از پیش ضروری است.

بهره‌گیری از نگرش علمی وبر در پژوهش‌های جامعه‌شناسی تاریخی در ایران

به نظر می‌رسد نگاه تاریخی‌گرایانه ماکس وبر (با همه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که با ماتریالیسم تاریخی مارکس دارد) مباحثی است که مستقلاً شایان اهمیت است؛ به‌ویژه این که وبر تحلیل‌های جامعه‌شناسی/تاریخی خود در باره اروپا، آمریکا و همچنین چین، هند و حتی ایران باستان را بر پایه انبوه‌های از اطلاعات تطبیقی ارائه می‌دهد. بنا بر این، توجه به رویکرد روشمندان تاریخی وبر، هنوز هم برای ما راهگشا و راهنماست. ناگفته نماند که وبر عمده مباحث خود از قبیل قدرت، سلطه، بورکراسی، دین و فرهنگ را در همان محمل و رویکرد تاریخی خود به‌پیش می‌برد. از این رو، باهمه مشکلات تعارض‌آمیزی که در گفته‌های او یافته‌اند باید گفت که وبر، دستگاه نظری نسبتاً منسجمی را فراهم آورده است. چنان‌که او تحلیل‌های تاریخی-تطبیقی خود را با توسل به همان نمونه‌های مثالی که هسته روش‌شناسی اوست ارائه می‌دهد.

در این‌جا شاید لازم باشد که در باره نگاه تاریخی وبر و همچنین امکان توازی تعارض و انسجام در دستگاه نظری او، تا جایی که نویسنده این سطور دریافته است توضیحی مختصر داده شود. ژولین فروند می‌نویسد وبر در پی تاسیس یک نظام معرفتی همچون کنت و مارکس نبود. برای وبر جامعه‌شناسی و تاریخ نیز در توازی و همبستگی با هم توسعه می‌یابند. به نظر او علم اجتماعی یا فرهنگی نمی‌تواند تمامی علل یک امر را بیان کند و چیزی به نام اتفاق آراء در علم دست نیافتنی است. بلکه حصول توافق در بخش‌هایی از پدیده مورد مطالعه میسر است (فروند، ۱۳۸۳: ۱۲۸). برای نمونه، وبر وقتی در چارچوب اتوپایی عقلانی [نمونه مثالی] سرمایه‌داری را مطالعه می‌کند به هیچ وجه مدعی نیست که به فهم دقیق کامل این پدیده توفیق یافته است. بلکه می‌تواند برخی از جنبه‌های اصلی آن را برجسته نشان دهد تا به کمک آن‌ها در چارچوبی پژوهشی که در رابطه با ارزش‌هاست، برخی از معانی تاریخی سرمایه‌داری را بهتر بفهمد. اما برای وبر، جامعه‌شناسی تنها یک تحلیل علی مبتنی بر تعمیم قیاسی نیست بلکه دارای یک مطالعه تفهیمی [بعد تاریخی] نیز هست. برای او تفاوت تاریخ و جامعه‌شناسی این است که تاریخ به تبیین رویدادهای منفرد می‌پردازد و جامعه‌شناسی، افزون بر این می‌کوشد تا مشابهت‌های تاریخی میان رویدادها و پدیده‌ها را پیدا کند. فروند دامه می‌دهد که جامعه‌شناسی وبر به این دلیل تفهیمی است که تاریخی است (همان: ۱۳۲-۱۳۳). در واقع بر ساختن نمونه‌های مثالی برای هر دو علم جامعه‌شناسی و تاریخ اعتبار دارد. به بیان

دیگر، در جامعه‌شناسی وبر نمونه‌های مثالی هم برای تفهم و هم برای علت‌یابی کاربرد دارد. ریمون آرون علیت جامعه‌شناختی و علیت تاریخی را چنین تعریف می‌کند که در علیت تاریخی اوضاع و احوال یگانه و منفردی که موجب تحقق یک رویداد شده است بیان می‌گردد؛ و علیت جامعه‌شناختی، بنا را بر این می‌گذارد که میان نمودهای مربوط به یک پدیده یا رویداد، نسبتی منظم وجود دارد که باید آن‌ها را پیدا کرد (آرون، ۱۳۶۳: ۲۲۳). البته در جهان فکری وبر، علیت تاریخی و علیت جامعه‌شناختی، همبستگی دقیقی با یکدیگر دارند.

نکته دوم این که ممکن است برای خواننده این پرسش پیش آید که با توجه با «ساختار متعارض» اندیشه وبر و تحلیل او از تعارض‌های ساختاری دنیای غرب (حد اقل در روزگار او) که به بحث‌هایی چون پایان یأس‌آلود مدرنیته و ناسازواری عقلانیت، و گرفتاری بوروکراسی در قفس آهنین عقلانیت می‌انجامد، چگونه می‌توان به چارچوب نظری منسجم و راهگشایی رسید تا در مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی ایران به کار گرفته شود؟ این تعارض‌های چندگانه که در دنیای درون-ذهنی وبر و همچنین در محیط بیرونی (در مدرنیته یا در بوروکراسی) که او را در بر گرفته، برای بیشتر شارحان دیدگاه وبر قابل توجه بوده است. چنان‌که پیش از این اشاره شد ویمستر تاکید دارد که با تناقض‌هایی که در اندیشه وبر و در تحلیل و تفسیرهای او وجود دارد باید با عنایت و اهمیت دقیق‌تری برخورد کرد. سیدمن بحث خودش در باره شرح نظریات وبر را با عنوان «نظریه اجتماعی طنزآلود ماکس وبر» آغاز کرده و با نمودهای تعارض آمیز اندیشه و آموزه‌های وبر به‌منزله طنز برخورد کرده است. جالب توجه این که ژولین فروند بدون این که بر طنزآمیزی گفته وبر اشاره کند، در بیان او برای شرح نظریات وبر، خودبه‌خود جملات طنزآمیز وارد شده است. فروند در همان صفحات آغازین فصل اول کتابش به این امر پرداخته و می‌نویسد: نخست این که پراکندگی و تعارض‌های افکار و تحلیل وبر را نمی‌توان حمل بر نامنسجم بودن و یا التقاطی بودن آن کرد... دوم این که تفکر وبر، همچون هر متفکر دیگری، دارای پل‌های ارتباطی آگاهانه یا اعلام نشده میان مضامین به‌ظاهر کاملاً متناقض است. مفسران وبر حق دارند که بر جدایی قاطعی که او میان شناخت و کنش یا میان علم و سیاست، قائل شده تاکید کنند ولی حق ندارند که این جدایی صریح را به یک تناقض «دلخراش» یا نومید کننده تعبیر کنند که این امر با جهان‌بینی وبر بیگانه است (فروند، ۱۳۸۳: ۳-۵). بنابراین، کسی که می‌خواهد از دانش و روش وبر بهره گیرد، ناگزیر است که بیشتر با دنیای وبر بیامیزد و نیز از این رهنمودهای شارحان نیز استفاده کند. مثلاً با تاکید وبر بر مطالعه اولیه جهت تهیه قوالبی با عنوان «نمونه‌های مثالی» در پیوند با موضوعی که در جامعه‌شناسی تاریخی ایران مربوط است می‌توان به‌نوعی از این پل ارتباطی که فروند گفته است رسید و کار تحقیق را سامان داد.

وبر در تحلیل تاریخی، مفاهیمی مانند فئودالیسم، امپریالیسم، انسان اقتصادی، ریاضت‌کشی و مانند این‌ها را در قالب «نمونه‌های مثالی» به بحث و تفسیر می‌کشد. آیا ما نیز نمی‌توانیم مفاهیمی چون «تیول‌داری و اقطاع‌داری»، «نظام ارباب-رعیتی»، «سلطنت» و یا «اقتدار سلطان» در طول تاریخ هزار ساله ایران از غزنویان تا قاجاریه و حتا پهلوی را که با توجیه دینی همراه بوده، در چارچوب «نمونه‌های مثالی» و به‌مثابه بستر و ابزاری برای تحلیل نقادانه از تاریخ خودمان یا جامعه‌شناسی تاریخی ایران به کار بگیریم؟

اما پیش از این که بکشیم تا از دیدگاه وبر نسبت به علم و روش‌شناسی پژوهش علمی او بهره‌گیری کرده و به جامعه‌شناسی تاریخی - تطبیقی ایران دهلیزی باز کنیم، لازم است تا در گستره معرفت‌شناسی او نسبت به علم و کنشگران این میدان مروری کوتاه داشته باشیم. سیدمن استدلال می‌کند که هرچند در دستگاه نظری وبر، تناقض و نگاه طنزآمیز نسبت به زندگی اجتماعی فراوان دیده می‌شود، اما او روشنگری بود که با تمام وجود به نیروی خرد و علم باور داشت (سیدمن، ۱۳۸۶: ۸۳).

همچنین، پیش از این گفته شد که وبر میان اخلاق پروتستانی و تقویت نظام سرمایه‌داری، نوعی قرابت انتخابی می‌یابد. در جهان‌بینی ارزشی پروتستانیسم، باور بر این است که در دنیایی که زندگی می‌کنیم کار همچون تعهد و تکلیفی است که ما به‌انجام آن فراخوانده شده‌ایم و از این جهت است که کار شخص، با ارزش ریاضت‌کشی زهدورزانه او جدایی ناپذیر است. بنابراین، کارگری که با این مبنای ارزشی به تکلیف شغلی خود می‌اندیشد، در واقع کنشگر یا کارگزاری مطلوب برای نظام سرمایه‌داری است. ولی اگر کمی بیشتر در سپهر فکری وبر کندوکاو کنیم در می‌یابیم که برای او در همین چشم‌انداز، منظور از کارگزار، فقط کارگر کارخانه نیست بلکه سیاست‌مدار و نیز کنشگر علمی یا استاد دانشگاه را هم شامل می‌شود. وبر در عین حالی که منتقد تعارض‌های نظام سرمایه‌داری و مدرنیته است ولی به‌گفته سیدمن مدافع پرشور مدرنیته در برابر منتقدان آن است (سیدمن، ۱۳۸۳: ۸۳) و از همین زاویه است که خود را متعهد به علم در چارچوب عقلانیت ارزشی می‌داند.

وبر در همین کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، و از جمله در مقدمه‌ای که بر کتاب نوشته، در باره کنش علمی به‌عنوان نمونه مثالی «کنش عقلایی ارزشی» یاد می‌کند. ریمون آرون با مجموعه برداشتی که از موضع فکری وبر داشته و با مراجعه به ترجمه فرانسوی کتاب خلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، نظر وبر در باره علم را شرح داده است. خلاصه برداشت آرون این است که: کنش دانشمند، معطوف به هدف است؛ زیرا دانشمند می‌کوشد تا به قضایای واقع‌نگر (احکام واقعی)، به روابط علت و معلولی یا به تفسیرهایی تفهیمی که اعتبار عام داشته باشند برسد. در واقع پژوهش علمی، مثال اعلایی [نمونه‌ای مثالی] از کنش عقلایی معطوف به هدف است که هدف در این‌جا همان حقیقت می‌باشد. اما خود این هدف با نوعی حکم ارزشی تعیین شده است. پس کنش علمی تلفیقی است از کنش عقلایی معطوف به هدف و کنش عقلایی معطوف به ارزش. به نظر می‌رسد

در این جا هم تلفیق و تداخل این دو وجه عقلانیت، ذهن و بر را دچار تعارض و چالش می‌کند. در هر حال و به‌طور کلی به‌نظر و بر واقعیت‌ها و همچنین احکام واقعی همواره متحول می‌شوند و علم هیچ‌گاه قوانین قطعی بنیادی [او پایانی] را ترسیم نمی‌کند. از این رو به‌گفته او، ناتمامی، خصلت بنیادی علم نوین یا مدرن عصر روشنگری است (آرون، ۱۳۶۳: ۲۱۳).

هرچند ماکس و بر در پرتو میراث روشنگری پرورده شده ولی از پارادایم نمادین علم روشنگری، یعنی پوزیتیویسم کمتر استفاده می‌نماید (یا به‌طوربخشی و گزینشی استفاده می‌کند). پوزیتیویسم با دنباله‌روی از علوم طبیعی، راه توسعه را در پیش می‌گیرد ولی ماکس و بر تحت تاثیر آموزه‌های دیلتای، بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی (علوم انسانی یا فرهنگی) تفاوت قائل است. او توضیح می‌دهد که علوم انسانی، برخلاف علوم طبیعی، قانون‌مدار یا قانون‌شناسیک^۱ نیستند. امور اجتماعی (که تاریخی- فرهنگی‌اند) فرایندهایی منحصر به‌فرد (یکه) می‌باشند و نمی‌توانند تابع یک نظریه عام (قانون‌مدار) باشند. برای و بر، امر اجتماعی فهمیدنی، معناکردنی و تفسیری است. از این رو، رویکرد تفسیری، اندیشه‌نگار یا یکه‌نگار^۲ است. با این همه، و بر فصل مشترکی هم میان علوم طبیعی و علوم انسانی قائل است به این معنی که علم تفسیری هم مانند علوم طبیعی و پوزیتیویسم، در اندیشه تبیین و بیان رابطه علی می‌باشد هرچند ممکن است مسیر تبیین در آن‌ها یکسان نباشد. به‌زعم و بر، تفسیر و معنا کردن امور اجتماعی مبتنی بر «نسبت‌هایی» (تاکید از نویسنده این سطور) است که به‌امور و رویدادها می‌دهیم یعنی میان امر اجتماعی و ارزش‌های اجتماعی رابطه‌یابی می‌کنیم. در روش‌شناسی پارادایم تفسیری، به این ترتیب رابطه ارزشی کشف می‌شود.

در معرفت‌شناسی و بر مرز تفکیکی بین نظریه و روش وجود ندارد بلکه هر دو به‌طور یک‌پارچه و تلفیقی، بستر استدلال و تفسیر را فراهم می‌کنند. دستاورد مهم این آموزه این است که ما هم برای گام نهادن در شیوه و بری، می‌توانیم با برساختن نمونه‌های مثالی بومی که منطبق با واقعیات اجتماعی تاریخی جامعه و فرهنگ ما باشد، برنامه‌های پژوهش تاریخی- تطبیقی فرایندهای اجتماعی- فرهنگی خاص جامعه خود را به‌اجرا در آورده و احتمالاً به‌همان تفسیرها و توصیف‌های نظام‌مند از فرایندهای تاریخی- اجتماعی برسیم (همچنین ن. ک. تنهایی ۱۳۷۵: ۱۷۸-۱۸۱).

همان‌طور که اشاره شد مفاهیمی مانند نظام‌های تیول‌داری و اقطاع‌داری، نهاد سلطنت، نهاد خلافت، حکومت‌های ایلی یا طایفه‌بنیاد، که همه در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی و سیاسی قرار می‌گیرند، می‌توانند شکل خام نمونه‌های مثالی باشند که باید به‌کمک رهنمودهای و بر، برساخته و

۱. nomological

۲. ideographic

پرورده شوند. در مورد همین واژه «سلطنت»، بهره‌گیری نقادانه از آموزه وبر راه را برای تحلیل عمیق‌تری در جامعه‌شناسی تاریخی ایران در باره این مفهوم یا نمونه مثالی، بر روی ما می‌گشاید. برای مثال، در تاریخ ایران، این در دوران حکومت غزنویان است که برای نخستین بار با عنوان «سلطان» پیش از نام پادشاه (یعنی محمود غزنوی) بر می‌خوریم. در حالی که در همان سده‌های سوم تا پنجم هجری، علاوه بر غزنویان دودمان‌هایی چون سامانیان، صفاریان، آل بویه، آل زیار و علویان به‌عنوان «حکومت‌های متقارن»، هر کدام بر قسمتی از ایران فرمانروایی داشته‌اند ولی نام هیچ‌یک از حاکمان این دودمان‌ها بجز غزنویان، همراه با عنوان سلطان در تاریخ ثبت نشده است. اما، سلجوقیان که در سده پنجم به قدرت رسیدند سخت‌تر با غزنویان داشتند و در دوران حکومت سلجوقی بود که مفهوم «سلطنت» نهادی شد و چنین توجیه و القاء کردند که اگر حکام اموی و عباسی، «خلیفه‌الله» هستند پادشاه سلجوقی ظل‌الله هست و گویا حدیث جعلی «السلطان ظل‌الله فی الارض» در دوران سلجوقیان در جهت تامین «مشروعیت» قدرت آن‌ها برساخته و رواج داده شد و این ایده (به‌زبان وبری یا مُثُل به‌زبان افلاطونی) تا دوران پهلوی ادامه یافت که طبق متن صریح قانونی، سلطنت در خاندان قاجار و یا پهلوی، به‌صورت «موهبتی الهی» به‌ودیعه گذاشته شده است. جالب توجه این که علاوه بر حاکمانی مانند سلطان آلب ارسلان، یا سلطان سنجر، کسی چون سلطان ملک‌شاه سلجوقی، گویی نامی بجز همین القاب، «سلطان»، «ملک»، «شاه»! نداشته و این چیزی فراتر از بازی با کلمات یا چاپلوسی و بزرگ‌نمایی برای خوشایندی حاکم بوده که باید در چارچوب نوع مثالی «سلطنت» تفسیر و تحلیل شود. منظور این که در این واژه‌ها و عنوان‌ها هر کدام کارکرد و منظوری معین نهفته است و باید به‌اقتضای ویژگی‌های تاریخی آن دوران تحلیل شود (برای نمونه، مراجعه کنید: روزبهانی، ۱۳۹۷).

یا این که در تحلیل برخی پژوهشگران ایرانی گفته شده که در ایران چیزی به‌نام نظام فئودالی وجود نداشته است. بدیهی است که در متون کلاسیک و قدیمی ما، قطعاً واژه‌هایی مانند فیف، واسال، لرد، و غیره ثبت نشده و وجود نداشته است، ولی اگر برای نمونه، اشعار نظامی گنجوی (خمسه نظامی) یا گلستان و بوستان سعدی را مرور کنیم به‌کرات با واژه‌های ارباب و رعیت برمی‌خوریم که معلوم است در زبان و تفکر مردم نهادینه شده و معنا و منظورهایی معین در پس پشت آن‌ها نهفته است. آیا نمی‌توان با تدوین «نوع مثالی» ویژه‌ای - مثلاً نمونه مثالی «نظام ارباب-رعیتی»، ابزاری برای تحلیل نظام‌مند جامعه‌شناسی تاریخی ایران در نظر گرفت چنان‌که حضور این ترکیب در متون فارسی (از گذشته دور تا دهه ۱۳۴۰ و دوران پرهیاهوی «اصلاحات ارضی») مفهومی بسیار آشنا و پر بسامد بوده است. اگر چنین راهی در پیش گرفته شود شاید بتوان موضوعی با عنوان «وجه تولید آسیایی» را که مارکس به‌اشاره نام برده (زیرا به‌گفته منصفانه خودش، در این باره نیاز به مطالعه بیشتری دارد) با بیانی روشمندانه‌تر و استدلالی‌تر تحلیل نمود. در حالی که برخی نویسندگان مانند

ویتفوگل در مجادلات روشنفکرانه‌ای که به‌نظر خودش در پی توسعه و تکمیل گفته‌های مارکس درباره شیوه تولید آسیایی بوده، به «استبدادشرقی» و تفاوت ماهوی شرق و غرب و «شرق‌شناسی» می‌رسند که خود نیاز به ژرف‌کاوی بیشتر و بحثی نقادانه دارد.

بدیهی است منظور ما انکار وجود استبداد در شرق نیست، اما روشن است که استبداد در غرب هم وجود داشته ولی دلیلی ندیده‌اند که تحت عنوان «استبدادغربی» تحلیل شود. اما شاید بتوان با تجرید نمونه مثالی «استبداد» (مانند نمونه‌های مثالی اقتدار یا سلطه و مشروعیت آن‌ها در متن وبر) به تحلیل آن‌ها پرداخت با این نکته بدیهی که شکل استبداد نه فقط در شرق و غرب با هم تفاوت داشته بلکه شاید در دوران‌های مختلف تاریخی و به‌اقتضای شرایط اجتماعی-اقتصادی در جامعه‌ای واحد، نیز شکل‌های متفاوتی داشته باشند. چنان‌که الگوهای «فئودالیسم»، نه فقط در مناطق مختلف اروپا، که به‌استناد گفته‌های وبر الگوهای فئودالیتیه در شرق و در غرب آلمان با یکدیگر تفاوت داشته است.

یا این که مثلاً در حوزه بوم‌شناسی انسانی، از الگوهای مختلف شهر و روستای ایرانی (شهر مذهبی، شهر پادگانی، شهروستا، قلعه-روستا، روستای بیابانی، روستای کوهستانی، روستای ساحلی، و غیره) مفهوم یا مفاهیمی را تجرید نمود و آن‌ها را مبنای برساختن نمونه‌ای مثالی قرار داد و به کمک آن و به‌روش وبر و پارادایم تفسیری-تفهیمی او به مطالعات اجتماعی-تاریخی ایرانی این موضوعات بومی پرداخت. البته بازاندیشی مزبور که خیلی خلاصه و ابتدایی مطرح شد مانع از این نیست که ما هم به‌تدوین و برساخت نمونه‌های مثالی از واقعیت وبری مثل قدرت، مشروعیت، کنش عقلایی مدرن، کنش سنتی و مانند آن بپردازیم.

نتیجه‌گیری

چند سالی است که گرایش به مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی در فضای دانشگاهی و پژوهشی ما بیشتر شده و این جریان به‌ویژه در بین دانشجویان تحصیلات تکمیلی و استقبال آن‌ها در انتخاب موضوع پایان‌نامه‌های دانشجویی در حوزه تحولات تاریخ اجتماعی ایران و به‌ویژه در جامعه‌شناسی تاریخی کشور ما قابل مشاهده است. از سوی دیگر، جامعه ما نیز تاریخی طولانی را با نشیب و فرازهای خاص خود پشت سر گذاشته و زمینه گسترده مطالعاتی قابل توجهی را پیش روی پژوهشگران علاقمند قرار می‌دهد. نکته مهم این که در این‌جا، استقبال پژوهشگران جوان و با انگیزه در انجام مطالعات تاریخ اجتماعی ایران و از جمله در حوزه تخصصی جامعه‌شناسی تاریخی شرط لازم و امیدوارکننده هست ولی کافی نیست. یعنی چنین مطالعات و پژوهش‌هایی باید روشمند و نظام‌مند باشد. هم‌اکنون منابعی که بتواند راهنمای دانشجویان در این باره باشد، هرچند زیاد نیست ولی باز هم منابعی مفید و راهگشا هستند.

آثاری که «از وبر» و «در باره وبر» به فارسی ترجمه شده از جمله این منابع سودمند است. البته دانشجویان هوشمند به خوبی آگاهی دارند که هر اثر علمی، لزوماً باید با نگاه تیزبین و نقادانه خوانده شود تا بتوان از آن بهره واقع‌بینانه‌تری برد. بر پایه تجربه شخصی این نویسنده، آثار ترجمه شده به فارسی را باید با نقادی دوگانه‌ای مطالعه کرد: یکی مطالعه نقادانه نویسنده اصلی و دوم، مطالعه نقادانه کار ترجمه اثر.

وبر هم از متفکرانی است که بیشتر او را در جرگه طرفداران رویکرد تضاد یا ستیز معرفی کرده و در نقد نظام سرمایه‌داری همدوش با مارکس دیده‌اند. ولی وبر با ماتریالیسم تاریخی مارکس مشکل داشته هرچند آن را به طور کلی رد نمی‌کند؛ فقط می‌گوید در ادعای ماتریالیسم تاریخی مبتنی بر وجود نوعی توالی علی واحد و جهان‌شمول استثناهایی وجود دارد. شاید وبر با تقلیل دادن تفکر دیالکتیکی به قضیه‌ای علی، این تفکر را درست «درک» نکرده باشد اما سودمندی نگرش او به اثبات رسیده است (گِرت و میلز در: وبر، ۱۳۹۴: ۵۶). وبر در واقع نه توانست منطق دیالکتیک ایدئالیستی هگل را بپذیرد و نه دیالکتیک ماتریالیستی مارکس را. پایگاه خانوادگی، شرایط تاریخی دوران بیسمارک و موقعیت طبقاتی بورژوازی، او را متفکری لیبرال و محافظه‌کار بار آورد.

شارحان نام‌داری اثر وبر را بازخوانی نقادانه کرده‌اند کار که به برخی از آن‌ها در مقاله حاضر ارجاع داده شد. آرون در صفحه پایانی شرح وبر می‌نویسد او هم مانند هر متفکر بزرگ دارای آثاری است هم غنی و هم پرابهام؛ چنان‌که هر نسلی و هر پژوهشگری آن را به نحوی معین می‌خواند، پرسش‌هایی از آن برای خود مطرح می‌کند، و تفسیرش می‌نماید (آرون، ۱۳۶۳: ۲۸۵) و راه درست هم همین است. و یان کرایب در سطوز نتیجه‌گیری از معرفی وبر می‌نویسد "و نظریه‌پردازی مردد بود - مردد در نگرش به مدرنیته و فرایند افسون‌زدایی که مستلزم آن است، مردد در نگرش به مارکس، و در زندگی شخصی‌اش نیز." (کرایب، ۱۳۸۲: ۴۲۱). با این همه او بود که موضوع مهم قدرت و حقانیت (یا به اصطلاح مشروعیت) اقتدار را نظریه‌پردازی کرد، از سوی دیگر هم او ما را به ستیز میان دموکراسی (عنصر مهم مدرنیته) و بوروکراسی به تامل واداشت.

و اما در باره ترجمه، که خود مسئله‌ای پیچیده است. نویسنده این سطور باور دارد که هر ترجمه یک تفسیر است و همواره این پرسش را دارد که یک متن نظریه اجتماعی پس از این که از پیچ‌وتاب ترجمه گذشت تا چه اندازه سالم به دست خواننده می‌رسد؟ و این پرسش و پیچیدگی ترجمه در مورد متون آلمانی تامل برانگیزتر است. بدتر این که معمولاً آثار وبر و بسیاری از نویسندگان آلمانی از زبان اصلی به انگلیسی ترجمه شده و سپس متن انگلیسی به فارسی برگردانده شده؛ یعنی در معرض تفسیر در تفسیر قرار گرفته است! یک نکته در این باره که در متن این نوشتار به اشاره برگزار شد، ترجمه واژه ترکیب «نمونه‌های مثالی» یا انواع مثالی یا نسخ‌های «مثالی» است که معادل کلمه لاتین "ideal" در نظر گرفته شده در حالی که در بسیاری منابع مترجم فارسی، با

معادل «آرمانی» به فارسی برگردانده شده و ذهنیتی که دانشجو از مفهوم آرمانی کسب می‌کند با آنچه در ذهن وبر از کلمه ایدئال بوده (و خود وبر هم این هشدار را داده است) تطابق ندارد. گذشته از این که مترجمان شناخته شده‌ای مانند داریوش آشوری، احمد صدارتی، و عبدالحسین نیک‌گهر معادل «نمونه مثالی» را به کار گرفته‌اند، از متن آثار وبر به‌خوبی آشکار است که وبر در تدوین و طرح این ابداع، متأثر از یوتوپیی افلاتونی بوده است نمونه بارز آن در مقاله «علم در مقام یک حرفه» و داستان معروف غار افلاتون و سایه‌های واقعیت که بر دیوار غار افتاده این اقتباس روشن به‌نظر می‌رسد (وبر، ۱۳۹۴: ۱۶۳) و نویسنده شک ندارد که معادل «نمونه‌های مثالی» از هر معادل دیگری مناسب‌تر و یا درست‌تر است. بنا بر این، خواندن و مطالعه آثار وبر یک چیز است و بازخوانی آن برای بهره برداری و استفاده عملی در مطالعه جامعه‌شناسی تاریخی ایران چیزی دیگر. البته شاید برای پژوهشگر ژرفاندیش ما نیاز به یادآوری نباشد که برای رهنمود گرفتن و استفاده عملی از آموزه‌های وبر لازم است خوانشی توأم با بازاندیشی نقادانه داشته باشیم.

منابع

- آرون، ر. (۱۳۶۳)، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، ج. ۲، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- ارشاد، ف. (۱۳۹۶)، "نظام قبیله‌ای- طایفه‌ای و تاثیر آن بر تحولات اجتماعی و ساختار قدرت در تاریخ ایران"، در مجموعه مقالات: همایون نامه: نکوداشت کارنامه علمی دکتر ناصر تکمیل همایون، تهران دی‌ماه ۱۳۹۵، جلد دوم «تشارات»، صص. ۲۵۳ - ۲۶۲.
- پایا، ع. (۱۳۹۶)، *گره‌گشایی به‌شیوه فیلسوفان و مهندسان*، پژوهشکده مطالعاتی فرهنگی و اجتماعی و طرح نقد.
- تنهایی، ح. ا. (۱۳۷۵)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی (۲)*، انتشارات دانشگاه پیام نور.
- توفیق، ا. (۱۳۹۲)، *واقع‌ه مشروطه و منطق امپراتوری، روزنامه بهار*، شماره ۱۱۸، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲.
- روزبهبانی، م. ر. (۱۳۹۷)، *تحول مبانی مشروعیت سلطنت از یورش مغولان تا برآمدن صفویان*، انتشارات دانشگاه مفید.
- فروند، ژ. (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، نشر توتیا.
- سیدمن، ا. (۱۳۸۶)، *کشاکش آرا در جامعه‌شناسی*، ترجمه هادی جلیلی، نشر نی.
- کاتوزیان، م. ه. (۱۳۹۱)، *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی، چاپ نهم.
- کالینیکوس، آ. (۱۳۸۳)، *درآمدی تاریخی بر نظریه اجتماعی*، ترجمه اکبر معصوم‌بیگی، نشر آگه.

- کرایب، ی. (۱۳۸۲)، *نظریه اجتماعی کلاسیک: مقدمه‌ای بر اندیشه مارکس، وبر، دورکیم، زیمل*، ترجمه شهلا مسمی پرست، نشر آگه.
- کوزر، ل. (۱۳۶۸)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی.
- کوزر، ل. و روزنبرگ، ب. (۱۳۹۳)، *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی*، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی، چاپ ششم.
- لاو، آ. (۱۳۹۵)، *مفاهیم بنیادی نظریه اجتماعی کلاسیک*، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر آگه.
- وبر، م. (۱۳۷۳)، *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، انتشارات علمی و فرهنگی.
- وبر، م. (۱۳۶۷)، *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد صدارتی، نشر مرکز.
- وبر، م. (۱۳۹۴)، *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه احمد تدین، انتشارات هرمس.
- Bauman, Z. (۱۹۹۷), *Thinking Sociologically*, Blackwell.
- Gerth, H. and C. Wright Mills, Editors (۱۹۴۶), *From Max Weber*, Oxford University Press.
- Whimster, S. (۲۰۰۳), "Max Weber: Work and Interpretation" in: G. Ritzer, and B. Smart, eds. (۲۰۰۳), *Handbook of Social Theory*, Sage Publications.
- Weber, M. (۲۰۰۴), "The «objectivity» of knowledge in social science and social policy", in: Whimster, S. (۲۰۰۴), *The Essential Weber: a Reader*, Routledge.